



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ مهر ۱۳۸۹

موضوع کلی: مقدمات

مصادف با: ۲۴ شوال ۱۴۳۱

موضوع جزئی: امکان تجزی در اجتهاد

جلسه: ۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته:

بحث ما در امکان تجزی در اجتهاد بود که آیا تجزی در اجتهاد ممکن است یا خیر؟ عرض شد که قائلین به عدم امکان تجزی در اجتهاد چند دلیل اقامه کرده‌اند.

دلیل اول:

دلیل اول ذکر شد و اشکالاتی که بر دلیل اول به نظر می‌رسید بیان شد. به هر حال محصل اشکال دوم این شد که کسانی مدعی تجزی در اجتهاد هستند و این تقسیم را پذیرفته‌اند در واقع نمی‌خواهند ملکه را تقسیم کنند، آنهایی که اجتهاد را به ملکه تفسیر کرده‌اند و می‌گویند اجتهاد یعنی ملکه‌ای که بواسطه آن اقتدار بر استنباط احکام شرعی پیدا می‌شود و معتقدند که مجتهد می‌تواند متجزی هم باشد منظورشان این نیست که ملکه قبول قسمت می‌کند و نمی‌خواهند بگویند ملکه قابل تقسیم شدن به نصف و ثلث و ربع است و مرادشان این نیست کسی که مجتهد متجزی است ربع ملکه یا نصف ملکه را دارد تا اشکال شود که ملکه از مقوله کیف است و کیف بسیط است و قابل تقسیم نیست، بلکه مراد این است که کسی که مجتهد متجزی است ملکه ضعیفه‌ای دارد و ملکه دارای مراتبی است که یک مرتبه آن اطلاق است و پایین‌تر از آن مراتبی است که صدق تجزی می‌کند پس اساساً اشکالی که در مورد امکان تجزی وارد شده صحیح نیست.

دلیل دوم بر عدم امکان تجزی:

اما دلیل دوم بر عدم امکان تجزی در اجتهاد این است که حقیقت اجتهاد یک امر واحدی است که با انتظام یک مجموعه‌ای پدید می‌آید یعنی مقدماتی باید فراهم شود و بعضی از علوم دانسته شود بعضی از تجربیها فراهم شود، وقتی این مقدمات و این معدّات حاصل شود، ملکه حاصل می‌شود و اگر این مقدمات و معدّات حاصل نشود ملکه تحقق پیدا نمی‌کند، نه اینکه به شکل محدودتری ایجاد شود؛ مثال می‌زنند به اینکه فرضاً کسی در خصوص یک مباحث از مباحث علم اصول مثل مباحث الفاظ مجتهد شده ما نمی‌توانیم بگوییم این شخص مجتهد متجزی است چون بعضی از مصادیق ملکه اجتهاد را تحصیل کرده است، خیر اجتهاد حقیقت واحدی است که با تحقق اجزاء تحقق پیدا می‌کند، مادامی که این اجزاء حاصل نشود این ملکه اساساً محقق نمی‌شود.

مستدل به صورت سؤال و جواب به یک نکته توجه می‌دهد و یک ان قلت و قلت را در کلام ایشان می‌توان استخراج کرد.

ان قلت:

بالاخره ملکه اجتهاد دارای مراتب مختلفی است و مانند سایر ملکات قوی و ضعیف دارد و این مراتب به جهت درجه اعمال آن است. مسلماً استنباط بعضی از مسائل سخت‌تر از برخی مسائل است و این قابل انکار نیست که بعضی‌ها نمی‌توانند مسائل مشکل را استنباط کنند، بعضی‌ها این توانایی را دارند که مسائل مشکل را استنباط کنند، کسی که نمی‌تواند مسائل مشکل را استنباط کند می‌شود مجتهد متجزی، چه ابایی در قبول و پذیرش مجتهد متجزی دارید؟

قلت:

مستدل در جواب می‌گوید ما منکر اختلاف رتبه نیستیم؛ ما قبول داریم در اجتهاد مراتبی و قوی و ضعیف وجود دارد، اما ایشان می‌گویند ادنی مراتب اجتهاد که حاصل شد برای صدق اطلاق کافی است یعنی وقتی مقدمات و معدّات اجتهاد پدید آمد و اساس آن شکل گرفت صاحب این ملکه قادر بر استنباط هر مسئله که بر او عرضه بشود، خواهد شد لکن استنباط بعضی مسائل مشکل‌تر از بعضی دیگر است و ما این را انکار نمی‌کنیم. در واقع ایشان می‌فرمایند اولین مرحله اجتهاد که پدید آمد، همان مرحله اطلاق است منتها خود مجتهد مطلق دارای مراتبی است. این مستدل در ادامه این‌طور ادعا می‌کند که آنچه باعث اشتباه شده است و سبب شده کسانی قائل به تجزی در اجتهاد بشوند خلط بین ملکه و اعمال ملکه می‌باشد، در مقام اصل وجود ملکه تجزی امکان ندارد یعنی حصول ملکه مبتنی بر مقدمات و معدّاتی است که اگر آنها تحقق پیدا کرد اجتهاد مطلق حاصل می‌شود. پس در مقام تحقق ملکه و اصل وجود ملکه تجزی امکان ندارد، اما در مقام اعمال ملکه تجزی نه تنها امکان دارد بلکه از ضروریات است، و اساساً در مقام اعمال اجتهاد اطلاق تحقق پیدا نمی‌کند یعنی در مقام اعمال مجتهد مطلق نداریم، چرا که اعمال ملکه یعنی اینکه کسی مسائل را یک به یک استنباط کند و از ملکه خود استفاده کند و ما کسی را نداریم که در همه مسائل از جمله مسائلی که هنوز موضوعاتش محقق نشده است استنباط کرده باشد.

پس در مقام اعمال، اطلاق معنی ندارد غیر از تجزی فرض دیگری نمی‌شود در نظر گرفت. اما در مقام تحقق تجزی ممکن نیست یا این مقدمات و اجزاء حاصل می‌شود که ملکه هست یا این مقدمات و لوازم و یک جزء تحقق پیدا نکرده است پس ملکه حاصل نمی‌شود. این بیان بعضی‌ها است که بر عدم امکان تجزی دلیل اقامه کرده‌اند.^۱

بررسی دلیل دوم:

اولاً: در این بیان نقاطی محل تأمل است. در صدر کلام مطلبی را ادعا کردند که کسی خلاف این را مدعی نشده تا ایشان بخواهد رد کند و همه قبول دارند اجتهاد یک حقیقت واحدی است که با انتظام یک مجموعه بدست می‌-

^۱ حکیم، الأصول العامة للفقّة المقارن، ص ۵۸۵.

آید این عبارت آخرای همان بساطتی بود که در دلیل قبلی ذکر شده بود در دلیل قبلی هم بر بساطت ملکه تأکید شد، این بیان که اجتهاد یک حقیقت واحدی است که با انتظام یک مجموعه ای بدست می آید بیان دیگری است برای بساطت ملکه، کسی منکر نیست که ملکه به عنوان ی ک کیف قابل قسمت نیست بلکه بحث ادعای مراتب است . اینکه دارای مراتب است غیر این است که ملکه دارای اجزاء است و قابل قسمت است همان اشکال بر دلیل قبلی اینجا به ایشان وارد است.

البته گمان نشود که ایشان همان دلیل قبلی را بیان می کند، ایشان در زمره ادله عدم امکان تجزی یکی دلیل قبلی را گفت و یکی این دلیل که خودشان بیان کرده اند یعنی خواسته اند دلیل دیگری ارائه دهند ولی فی الواقع همان دلیل را در یک قالب دیگر قرار داده و با یک عبارات دیگر بیان می کند. پس اولاً اینکه فرموده اجتهاد یک حقیقت واحدی است که با انتظام یک مجموعه بدست می آید تا این مقدمات و معدّات حاصل نشود اجتهاد حاصل نخواهد شد این امری است که ما نیز قبول داریم و نیازی نیست شما بخواهید بر آن تأکید کنید بلکه همان دلیل اولی است که ما نقل کردیم و اشکالش را بیان کردیم.

و اساساً کسی نمی تواند ملتزم به این بشود که اگر کسی در خصوص مباحث الفاظ مجتهد شد مجتهد متجزی است، و کسی اینچنین ادعایی ندارد . آن ملکه ای که می گویند مبتنی به حصول مقدمات و دانستن بعضی از علوم است این معنایش این نیست که مثلاً یک مصداق و یک فردی از افراد مقدمات را تحصیل کرده باشد بشود مجتهد متجزی، پس اصل این بیان به نظر ما همان دلیل قبلی است و همان اشکالات در اینجا نیز وارد است.

ثانیاً: ایشان خودش پذیرفته است استنباط برخی از مسائل مشکل تر از برخی دیگر از مسائل است اما مع ذلک معتقد شده که وقتی ادنی مراتب اجتهاد ح اصل شد برای صدق اطلاق کافی است؛ این یک ادعای بدون دلیل است ، چطور می شود که اگر ادنی مراتب اجتهاد حاصل شد این برای صدق اطلاق کافی باشد؟

اگر جعل و خلق اصطلاح جدید می خواهید بکنید مجال واسع است و این عنوان را منطبق کنید اما اگر بخواهیم بر طبق موازین و بر طبق معنای اطلاق و تعریفی که از اجتهاد مطلق ارائه شده قضاوت بکنیم، واقعاً به ادنی مراتب اجتهاد نمی توان اجتهاد مطلق را منطبق کرد. کسی که توانایی استنباط مسائل مشکل را ندارد می توان به او گفت مجتهد مطلق؟ اینجا در واقع یک ادعای بدون دلیل است.

ثالثاً: در مورد مسئله خلط بین ملکه و اعمال ملکه است ، ایشان فرموده است که آنچه مورد اشتباه شده خلط بین ملکه و اعمال ملکه است، و اینکه تجزی در مقام اصل وجود مل که امکان ندارد اما در مقام اعمال ملکه نه تنها ممکن است بلکه از ضروریات است و ادعا کرده اند در مقام تحقق، اجتهاد مطلق مقدور نیست.

اینجا بحث و سؤال این است که خود این سخن مبهم نا مفهوم است، که بین ملکه و اعمال ملکه خلط شده؟ کدامیک از این تعاریف، کدامیک از این بزرگان این خلط را صورت داده اند؟

آنهایی که ناظر به امکان تجزی در اجتهاد هستند، در واقع به خود ملکه نظر دارند؛ مسئله اعمال و استفاده از یک توانایی و قدرت فرع خود توانایی است، آنها دارند در خود توانایی بحث می کنند و الا این یک مسئله روشنی است که در مقام عمل کردن عمل به همه توانایی ها در همه مسائل اصلاً شدنی نیست. بعید به نظر می رسد کسی با توجه به اعمال ملکه و استفاده آن در برخی موارد بخواهد در مورد خود ملکه و توانایی هم قائل تجزی شود، یعنی آنچه را که ایشان به عنوان منشأ اشتباه ذکر کردند به هیچ وجه قرینه و نشانه ای در کلمات بزرگان، که مؤید این برداشت و ادعای ایشان باشد، وجود ندارد. همه راجع به خود ملکه دارند حرف می زنند. لذا این حرف هم حرف درستی نیست.

رابعاً: اینکه گفته اند: اجتهاد مطلق عادتاً ممتنع است در مقام اعمال، چون نمی شود کسی در مورد همه مسائل و لو مسائلی که موضوعاتش حادث نشده، استنباط کند. این محل اشکال است چون کسانی که از اجتهاد مطلق سخن می گویند اولاً در خود ملکه بحث می کنند یعنی توانایی استنباط همه مسائل و لو مسائل حادث نشده باشد، و چنانچه در مورد اعمال ملکه هم بخواهند بحث کنند، نظرشان به آن موضوعات حادث شده و محقق شده است؛ نه اینکه موضوعات مسائل غیر مستحدثه هم در محدوده گفتگو قرار بگیرد.

البته استنباط همه موضوعات مستحدثه هم مشکل است اما ممتنع نیست ولی اینکه ما معیار را جمیع مسائل من الأول إلى الآخر قرار دهیم و حتی مسائلی که موضوعاتش هنوز محقق نشده بخواهیم در محدوده اجتهاد مطلق قرار می دهیم حرف درستی نیست.

لذا نتیجه این شد که این چهار نقطه و موضع از کلام ایشان محل تأمل و بحث است و این دلیل هم قابل قبول نیست.

نتیجه بحث: ما این دو دلیلی را که برای عدم امکان تجزی در اجتهاد ارائه شده را نمی پذیریم و قول قائلین به عدم امکان تجزی باطل است.

با اینکه قول قائلین به عدم امکان تجزی باطل شد ما می توانیم امکان تجزی را اثبات کنیم، اجتهاد متجزی یا تجزی در اجتهاد ممکن است برای اینکه مقتضی تجزی وجود دارد و مانعی هم در برابر آن نیست.

اثبات تجزی در اجتهاد:

اما مع ذلك ما با بیان چند مقدمه می توانیم امکان تجزی را اثبات کنیم.

اولاً: ابواب فقه مختلف و متعدد می باشد.

ثانیاً: مستندات و مدارک در ابواب مختلف فقه از حیث صعوبت و سهولت چه در عقلیات و چه در نقلیات مختلف هستند.

قطعاً فروعی که در علم اجمالی هست سخت تر از استنباط یک حکم شرعی در باب صلاة مسافر است که یک دلیل واضح و روشنی دارد، تردیدی نیست مستندات و مدارک در دسترس ما برخی کار استنباط را آسان می کنند به

دلیل اعتبار سندی، دلالتی، عدم وجود معارض و امثال این ها و بعضی ها کار استنباط را مشکل می کنند، چون ادله گاهی سنداً، دلالتاً مشکل دارند و گاهی متعارض هستند و راه جمع وجود ندارد.

ثالثاً: توانایی و احاطه اشخاص هم نسبت به مدارک و مستندات احکام یکسان نیست و ما قاطعانه می توانیم

ادعا بکنیم که چه بسا شخصی در یکی از ابواب فقهی مهارت دارد و در باب دیگر فاقد مهارت یا حداقل از مهارت کافی برخوردار نیست، مثلاً مواجه می شود با ادله ای که مشکلات کمتری دارند در مقایسه با ادله ای که مبتلا به بعضی مشکلاتی است که بیان شد، یک مجتهد کار کشته و با تجربه با یک مجتهد تازه کار با هم در استنباط و احاطه به مستندات و مدارک متفاوت نیست؟

مثلاً باب طهارت و فروع مربوط به آن را نسبت به ابواب معاملات مقایسه کنید. چه بسا کسی در معاملات نسبت به عبادات این توانایی را داشته باشد که در آنجا نداشته باشد. بالاخره در اینکه توانایی ها مختلف است، شکی در این نیست. برای تقریب به ذهن مانند طبیبی که تازه طبابت را آغاز کرده که امراض ساده را خوب تشخیص می دهد ولی هر چه پیچیده تر شود کمتر می تواند مداوا کند ولی طبیب با تجربه نسبت به خیلی از امراض توانایی و تجربه کسب کرده است. و به کسی که توانایی اش کمتر است نمی توانید بگویید طبیب نیست، این فرد طبابت می کند و صدق طبیب بر او می شود.

نتیجه: ما با ملاحظه این مقدمات نتیجه می گیریم امکان اینکه قدرت بر استنباط در بعضی ابواب حاصل شود و در بعضی ابواب نباشد این یک امر واضح و روشنی است. این مقدماتی است که ما از مجموع آنها استفاده می کنیم توانایی و قدرت در افراد مختلف متفاوت است لذا تجزی در اجتهاد ممکن است. البته این ممشای مشهور است که در اجتهاد ملکه و قدرت و توانایی را اخذ کرده اند ولی طبق مبنای ما که فعلیت در استنباط ملاک است و تجزی را به معنای استنباط فعلی بعضی از احکام معنی کردیم، طبیعتاً امکان اجتهاد متجزی یک امری کاملاً واضح و روشن است.

نتیجه: اینکه هم اجتهاد متجزی ممکن است و هم اجتهاد مطلق، یک کلامی دارند مرحوم آخوند مبنی بر لزوم تجزی در اجتهاد که این را بررسی خواهیم کرد که را کفایه مطالعه بفرمایید. والحمد لله رب العالمین.